



❖ لطفا هر دو متن زیر را به صورت کامل اجرا کنید و بدون هرگونه افکت‌گذاری یا تصحیح صدا فقط با فرمت mp3 (با بیت‌ریت نهایتاً ۱۲۸ کیلوبایت) ارسال کنید.

متن اول:

انسان، جامعه و فرهنگ. این واژه‌ها را گرچه به لحاظ مفهومی می‌توان از هم متمایز کرد، اما در واقعیت، ارتباطی بسیار نزدیک، قطعی و عینی بین آن‌ها وجود دارد. هیچ فرهنگی بدون جامعه نمی‌تواند وجود داشته باشد و هیچ جامعه‌ای بدون فرهنگ نیست. همچنین بدون فرهنگ، ما اصلاً انسان به معنایی که معمولاً آن را می‌شناسیم، نخواهیم بود. جامعه، نظام روابط متقابلی است که انسان‌ها بین خود برقرار می‌کنند و فرهنگ، شیوه‌ی زندگی، ارزش‌ها، عادات و رسوم و کالایی که تولید می‌کنند. این ارتباط جدا نشدنی ما را بر آن می‌دارد، تا در بررسی مفهوم فرهنگ به تطور و دگرگونی آن به موازات تغییر و تحولی که در جامعه و نظام‌های اجتماعی روی می‌دهد، توجه کنیم.

متن دوم:

بعد از ظهر پنج‌شنبه بود. مثل همه پنج‌شنبه‌ها خاموش و دلگیر و کمی هم خوشی تعطیلی جمعه. اواخر پاییز بود، اتاق هنوز نم داشت. یک هفته پیش سیل آمده بود. بابام زیر کرسی خوابیده بود. آفتاب روی دیوار کاهگلی حیاط رنگ می‌باخت. دلم می‌خواست آفتاب نرود و مشق‌هایم خود به خود نوشته بشوند و بابام از خواب بیدار نشود. هر وقت بلند می‌شد بهانه می‌گرفت و کتکمان می‌زد. دلهره‌ی شنبه در دلم بود. آن همه مشق و جدول ضرب و معلم نامهربان و صدای ماست‌فروش دوره گرد در کوچه. چرا هیچ کس نبوده که دوستان داشته باشد؟ ولی بود؛ بچه‌گره‌هایی بودند که شب‌ها، دزدکی توی جامان می‌بردیم. دست‌هامان را می‌لیسیدند و برایمان خرخر می‌کردند اما تا غافل می‌شدیم می‌رفتند و پای بابا را گاز می‌گرفتند و می‌لیسیدند و بابام پرتشان می‌کرد تو حیاط.